

بازتاب

توضیح نشر نی به شرق

خداوند شفا عنایت فرماید

جعفر همایی

بیماری بدبینی و همه چیز را سیاسی دیدن پدیده‌ای است که دیگر دارد همه گیر می‌شود و باید عقلای قوم در این باره ببینندیشند و برای درمان آن چاره‌ای بجویند . جناب آقای حسین فراستخواه، در مقدمه معرفی یا نقد کتاب در جست‌وجوی امر قدسی نوشته‌اند: «پس از خواندن کتاب و مشاهده برخی اشتباه‌های چاپی و نیز بی‌مقدمه بودن آن، می‌توان به این نکته پی برد که کتاب در شرایطی خاص و چه بسا بی‌درنگ به چاپ سپرده شده است. »برای روشن شدن ذهن خوانندگان این مطلب و نیز هر مخاطب احتمالی نویسنده به استحضار می‌رساند که متن کتاب یاد شده به زبان انگلیسی است. در تاریخ ۸۱/۸/۲۶ طی قرارداد با آقای ع. خ. ترجمه آن شروع و در مرداد ۸۲ تحویل نشر نی شد. ترجمه پس از ویرایش و حروفچینی مورد تردید قرار گرفت و غیرقابل چاپ تشخیص داده شد. در تاریخ ۸۳/۳/۴ مجدداً با آقای سیدمصطفی شهبآینی قرارداد جدیدی منعقد شد و بنا بود ترجمه در ۸۳/۶/۳۱ تحویل شود که این کار به دلیل گرفتاری‌های مترجم به تعویق افتاد و سرانجام تابستان ۱۳۸۴ به‌ناشر تحویل شد. پس از طی مراحل ویرایش، حروفچینی و بازدید مترجم مراحل اخذ مجوز آغاز گشت که شامل حدود سه هفته در کتابخانه ملی برای فهرست‌نویسی قبل از انتشار و حدود یک ماه برای بررسی وزارت ارشاد می‌شود. بنابراین در هیچ مرحله‌ای از آماده‌سازی و چاپ و نشر کتاب عجله‌ای در کار نبوده، بلکه برعکس همه مراحل با دقت و درنگ کامل انجام شده است. مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده و مترجم از ابتدا قرار نوشتن مقدمه نداشتند و در غیر این صورت از سال ۸۱ تا زمان انتشار کتاب فرصت کافی برای این کار وجود داشت. استناد اظهارات فوق اعم از قرارداد با مولف، مترجم اول و مترجم دوم و نیز اسناد مالی به عنوان تضمین سند در نشر نی موجود است. «نکته‌ای که نویسنده محترم به آن پی برده‌اند، طابق‌النعل همانند شایعه‌ای است که چند سال پیش درباره بازی تیم ایران با یکی از کشورهای حوزه خلیج فارس راه افتاده بود که برخی اظهار می‌داشتند مقامات گفته‌اند تیم ملی گل بخورد تا چنین نشود که مردم از خوشحالی پیروزی تیم ایران به خیابان‌ها بریزند و شادی کنند!» پس از مشاهده مقدمه مطلب آقای فراستخواه ۴۰ صفحه کتاب مجدداً کنترل شد اما جز یک مورد، وفور غلط چاپی مشاهده نشد. گویا اصطراطلاب ایشان در «غلط‌یابی» نیز همانند «نکته‌سنجی» به خطا رفته است.

ن توضیح شرق

حمیدرضا ایک: پاسخ سرور گرانقدر و ارجمندم جعفر همایی، مدیر نشر نی، به نوشته حسین فراستخواه که بخش دوم آن را امروز می‌خوانید، اعاده حیثیتی بود از «بی‌درنگ به چاپ» رسیدن کتاب در جست‌وجوی امر قدسی. اینکه آیا می‌توان مقدمه نداشتن کتاب و اغلاط چاپی را نشانه‌ای از بی‌درنگ به چاپ رسیدن کتاب دانست محل مناقشه است و از این جهت باید حق را به آقای همایی داد؛ مخصوصاً بدین جهت که آقای فراستخواه در نوشته خویش نمونه‌ای اغلاط چاپی را ذکر نکرده است. اما متهم کردن نویسنده مطلب به «بیماری بدبینی و همه چیز را سیاسی دیدن» او را بر مصداق توهم توطئه دانستن نیز لاقلاً پاداش مناسبی برای نویسنده‌ای که در تمام متن پنج هزار کلمه‌اش تنها یک اشتباه، آن هم به‌زعم ما کرده، نیست. گروه اندیشه روزنامه شرق به زودی ویژه‌نامه مفصلی را درباره این کتاب که یکی از مهمترین کتاب‌های منتشر شده در سال‌های اخیر است، منتشر خواهد کرد. اما گمان نمی‌کنیم اشاره فراستخواه، ولو اشاره نادرمست او، شایسته چنین واکنشی باشد. شاید اگر فراستخواه به نقدان هرگونه نمایه در کتاب یا ترجمه تمام آن‌های متن به «آن» اشاره می‌کرد، چنین پاسخی از همایی نمی‌گرفت. به هر حال امیدواریم همایی عزیز از ما نیزچند و مطلب فراستخواه از اهمیت و جایگاه کتاب نکاهد.

خبر

خاطرات شیخ مصطفی رهنما



«شب‌ها عده‌ای را مامور می‌کردند که می‌ریختند و حمله می‌کردند به خوابگاه مصطفی». البته نباید زندانیان و می‌زدند و می‌کوبیدند و قهقهه می‌ستانه سر می‌دادند و سرمست از پیروزی می‌رفتند. سروان وحدت حتی از جیره زندانیان نیز نمی‌گذشت و همیشه مقداری از آنان را به سرق می‌برد. من در حالی به خارک تبعید شدم که هنوز در دادگاه محکوم نشده بودم و فقط توسط فرماندار نظامی بازداشت شده بودم. ولی می‌گفتند تا چون مخالف شاه هستی و علیه شاه اعلامیه چاپ کرده‌ای بازداشت کرده‌ایم و چنین کسی دادگاه نمی‌خواهد. به بخارک می‌فرستیمت که زحمت دادگاه هم کم شود، بلکه خودت آنجا رافع زحمت کنی و بیوسی و تلف شوی. . . . سخنان فوق بخشی از خاطرات شیخ مصطفی رهنما است که از سوی نشر سوره و به کوشش مسعود کریمیان در ۱۷۶ صفحه انتشار یافته است. رهنما از جمله مبارزان دوره پهلوی است. در زمانه پشروش سال‌های ۳۲–۱۳۳۰ و شکل‌گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت به یکی از بازگران این عرصه مبدل می‌شود و به افشاگری علیه عوامل استعمار و استبداد می‌پردازد. کتاب خاطرات رهنما که در ۲۲۰۰ نسخه انتشار یافته است با قیمت ۱۸۰۰ تومان در اختیار علاقه‌مندان به خاطرات قرار گرفته است.

«آینده را ننوشته‌اند» عنوان مجموعه گفت‌وگوهایی است

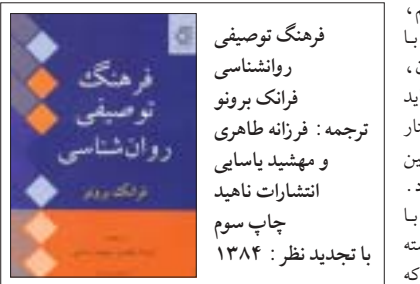
که فابریس پاپیون گزارشگر رادیو Europl فرانسه، با دو تن از اندیشمندان عرصه علم ژنتیک، آلبر ژاکار (متخصص ژنتیک اجتماعات انسانی) و آکسل کان (دانشمند ژنتیک پزشکی) انجام داده است و این گفت‌وگوها را در سه فصل، از زندگی تا مرگ (شامل سه بخش)، ترفند گسترده جبرگرایان (شامل پنج بخش) و مسائل مهم قرن بیست و یکم (شامل پنج بخش) تدوین کرده است. کتاب با پرسش بسیار اساسی آغاز می‌شود، سئوالی که شاید بتوان به جرات گفت سال‌ها و قرن‌ها است که ذهن بشر را به خود مشغول داشته: «زندگی چیست؟» آلبر ژاکار در پاسخ بدان می‌گوید: «تمام چیزها با مولکول DNA، اسید دزوکسی ریبونوکلیک آغاز شد که ساختار مارپیچی دوگانه آن در سال ۱۹۳۵ به وسیله فرانسیس کریک و جیمز واتسون کشف شد.» (ص ۱۰) وی سرچشمه زندگی (که خداوند به انسان بخشیده است) را در تحولات ناشی از DNA می‌داند. ولی آکسل کان نظریه‌ای متفاوت با ژاکار مطرح می‌سازد. وی سرآغاز زندگی را به پیدایش نخستین سلول زنده نسبت می‌دهد و وجود برنامه ژنتیکی را جزئی از این مرحله می‌داند. در ادامه ژاکار و کان به بحث در مورد تکامل گونه‌ها و نقش ژن‌ها می‌پردازند، فابریس پاپیون از آنها می‌پرسد: «آیا هنگامی که گروهی می‌گویند تکامل سرانجام به انسان منتهی می‌شود زیرا اوست که طبیعت را مهار خواهد کرد و هم اوست که بیشتر گونه‌های جاندار را رام خواهد ساخت، آیا به نظر شما این معنایی دارد؟» (ص ۲۸) اکسل کان در پاسخ به این پرسش جواب کوتاهی می‌دهد. وی معتقد است که در دانش و علم بشری این نظریه جایگاهی ندارد زیرا که نمی‌توان برای آن معنایی علمی یافت و ژاکار نیز معتقد است در DNA تنها یک چیز است که توانایی تولید خود را دارد و آن جهات است و هر چیزی که توانایی تولید مثل داشته باشد برای آن نقطه پائینی را نمی‌توان متصور شد. هر دو معتقدند که انسان با داشتن دست و پا، مغز و قدرت تکلم توانایی این را دارد که تکامل فرهنگی را با توجه به تکامل زیستی خود ایجاد کند و بخش پائینی فصل اول در پاسخ به این سئوال می‌گذرد که آیا مرگ یک راز است که در جای خود جالب و خواندنی است.

بخش اول از فصل دوم (ترفند گسترده جبرگرایان) با این سئوال آغاز می‌شود، رفتار انسان در عرصه زندگی اجتماعی تا چه اندازه مادرزادی و تا چه حد رفتارها اکتسابی است، ژاکار معتقد است، که ویژگی‌ها و خصوصیات افراد وابسته به ژن‌ها است اما نمی‌توان برای رفتارهای انسانی و تاثیر آن از ژن‌ها اندازه‌ای در نظر گرفت، چون رفتار قابل اندازه‌گیری نیست و نمی‌توان برای آن تعریف و معیار مشخصی در نظر داشت. «من اگر ژن‌های گرفته بودم که پوست مرا سیاه می‌کردند سرنوشتم به عنوان یک انسان غیر از این بود و عقایدم نیز به همین دلیل تغییر می‌کرد.» (ص ۶۰) اکسل کان هم معتقد است که رفتارها و اعمال انسانی صد درصد اکتسابی و صد درصد مادرزادی است، «این امر بدیهی را یادآوری کنیم که اگر من ژن‌هایی انسانی نداشتم مغز انسان هم نداشتم: اما اگر در فرهنگ انسانی پرورش نمی‌یافتم توانایی به کار گرفتن مغزی را که از لحاظ ژنتیکی همان بود نیز نداشتم.» (ص ۶۶) آلبر ژاکار و آکسل کان هر دو سعی دارند که تعامل و رابطه‌ای بین رفتار انسان و ژن‌ها و تاثیر محیط و فرهنگ بر آنها را بیان دارند.

آنها معتقدند که رفتار انسان تابعی از شرایط محیط اجتماعی و فرهنگی است که می‌تواند بر ژن‌ها تاثیر گذارد و به طور خلاصه اینکه: ژن‌ها دارای توانایی‌هایی هستند

درباره فرهنگ توصیفی روانشناسی

علیرضا جابود: روانشناسی، یکی از دانش‌های محبوب و مورد علاقه اکثریت افراد جامعه است. کافی است که به آمارهای ورودی مشتاقان تحصیل در رشته روانشناسی (با رشته‌های مرتبط با آن)، یا خیل عظیم کتاب‌های عامیانه یا تخصصی که در ارتباط با این دانش منتشر شده است می‌شود توجه کنیم، تا به این مهم پی ببریم. به نظر شما، در این دانش چه راز و رمزی نهفته است که چنین طیف گسترده‌ای از علاقه‌مندان را به خود جذب کرده و می‌کند؟ به‌نظم جمله کوتاه فرانک برنو، در پاسخ به این سئوال کمک‌مان کند: «ما اصطلاحات روانشناسی را نه تنها برای تبیین رفتار دیگران، که برای تبیین رفتار خودمان نیز به کار می‌بریم.» (ص ۷) و تحلیل و تبیینی که ما از رفتار خود و



نشان‌دهنده نیات و روحیات درونمان است، این بیان و کلمات هستند که نقش اصلی را در انتقال احساس و عقایدمان ایفا می‌کنند. ببیند. اندام بر عواطف و باورها و مقصودهایمان مبتنی است. ما به آنچه احساس می‌کنیم و باور داریم، در جهت درونی کردن و انتقال آن تلاش می‌کنیم. در این میان، دیگران در نتیجه عمل و گفتار درست است که به ما اعتماد کرده، احساس آرامش می‌کنند و به ما نزدیک می‌شوند. در نتیجه، هرچه دیده و به‌دینی می‌شود، بر کسی که آن را می‌بیند و یا می‌شنود، اثر گذاشته، آن را برای خود تفسیر کرده و نتیجه‌گیری می‌کند. به گفته فیلسوف شهیر اسپانیایی «شرافت و بی‌شرافتی در سلامی نیست که به کار می‌بریم، هر نوع هر فرد سلام خاص خود را دارد، بلکه در شیوه‌ای از آن مهتر در هدنی است که از آن استفاده می‌کنیم.» (درد جوادانگی) / میگل د. اونامونو / ترجمه بهاءالدین خرمشاهی / انتشارات ناهید / چاپ چهارم ۱۳۸۰) این است جاذبه روانشناسی، یعنی تجزیه و تحلیل رفتار و گفتار موجودی بسیار پیچیده‌ای به نام انسان.

فرانک برنو، در فرهنگ «توصیفی روانشناسی»، تمام

کتاب

انسان و ژنتیک اجتماعی

درباره کتاب «آینده را ننوشته‌اند»

محمد نجاری



طبیعی در زیست‌شناسی است. کان معتقد است که اگر ایده و یا تفکری در مقابل این نظام یعنی سرمایه‌داری لیبرال قرار گیرد به عنوان شر مطلق فرض می‌شود. ژاکار و کان هر دو معتقدند که سرمایه‌داری سرمست از غرور ناشی از پیشرفت خود به سمت نابودی در حال حرکت است، در این نظام هر که از نظر اقتصادی شایسته باشد، رشد خواهد کرد و در حقیقت این امر دامنه نابرابری‌های اجتماعی را در سطح جهان و در درون این نظام می‌پرواند، با فروپاشی کمونیسم در پایان دهه هشتاد که بیشتر به فرآیند اصلاح سرمایه‌داری کمک می‌کرد، این خودخواهی رشد فزاینده‌ای یافت و وقتی نیروی اعتراضی که به نقد یک مسئله بپردازد در جامعه و جهان وجود نداشته باشد یک نوع خودخواهی را گسترش می‌دهد که به تعبیر کان و ژاکار سرمایه‌داری لیبرال بدان دچار گشته است. آکسل کان به نقد نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما نیز می‌پردازد. وی معتقد است که این تئوری از نظر جامعه‌شناسی زیستی (زیست-جامعه‌شناسی) اندیشه مهمی است که اساساً امکان‌پذیر نیست. فوکویاما معتقد است که جهان به حد نهایی خود یعنی «دموکراسی لیبرال نوین» رسد یافته‌است، اما کان می‌پرسد آیا رفتار و خصوصیات انسان‌ها هم به تکامل نهایی خودرسیده‌است، آیا دموکراسی لیبرال فوکویاما بدون انسان و ویژگی‌های رفتاری آنها چه در آموزش، اقتصاد، سیاست و مذهب معنا دارد، آیا می‌توان برای رفتارها و خصوصیات انسان‌ها از ترفند زیستی و اجتماعی به عنوان دو عامل برهم تاثیرگذار، و نهایت و اندازه‌ای را متصور شد؟ در نتیجه کان معتقد است نظریه فوکویاما تئوری بسیار محدود و بسته‌ای است که از انسان و ویژگی‌های آن غافل گردیده‌است. آنها معتقدند که درباره آینده انسان نه می‌توان خوش‌بین بود

تاریخ «فوکویاما نیز می‌پردازد. وی معتقد است که این تئوری از نظر جامعه‌شناسی زیستی (زیست-جامعه‌شناسی) اندیشه مهمی است که اساساً امکان‌پذیر نیست. فوکویاما معتقد است که جهان به حد نهایی خود یعنی «دموکراسی لیبرال نوین» رسد یافته‌است، اما کان می‌پرسد آیا رفتار و خصوصیات انسان‌ها هم به تکامل نهایی خودرسیده‌است، آیا دموکراسی لیبرال فوکویاما بدون انسان و ویژگی‌های رفتاری آنها چه در آموزش، اقتصاد، سیاست و مذهب معنا دارد، آیا می‌توان برای رفتارها و خصوصیات انسان‌ها از ترفند زیستی و اجتماعی به عنوان دو عامل برهم تاثیرگذار، و نهایت و اندازه‌ای را متصور شد؟ در نتیجه کان معتقد است نظریه فوکویاما تئوری بسیار محدود و بسته‌ای است که از انسان و ویژگی‌های آن غافل گردیده‌است. آنها معتقدند که درباره آینده انسان نه می‌توان خوش‌بین بود

و نه بدبین چرا که تنها انسان‌ها با عمل کردن به انسانیت خویش می‌توانند فردایی بهتر بیافرینند. هر دوی آنها سعی دارند که لیبرالیسم و تئوری‌های آن را اقباسی از تفکرات داروینستی معرفی کنند، که در نهایت به جبریت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌انجامد. فابریس پاپیون در ادامه این گفت‌وگو به مسئله نژادگرایی و برتری نژادی می‌پردازد و از کان و ژاکار می‌خواهد که در این باره نظر خود را بیان دارند. آکسل کان در جواب به این سئوال معتقد است که از نظر ژنتیک نمی‌توان هیچ‌گونه برتری نژادی را متصور شد، بلکه این تفکر بیشتر ریشه‌های اخلاقی و فلسفی دارد، که ژنتیک و یا جامعه‌شناسی زیستی (زیست-جامعه‌شناسی) توانایی پاسخ بدان را ندارد. «شایستگی برابری انسان‌ها، اعتقادی است عمیق با ماهیت فلسفی نه گزاره‌ای علمی. [که] شایستگی، تعریف زیست‌شناختی ندارد.» (ص ۱۴۲) آلبر ژاکار نیز معتقد است که این تفکر (برتری نژادی) سرانجام به نظام برده‌داری ختم می‌گردد. در این تئوری اخلاقی از تفاوت‌های جسمی و ظاهری در جهت بهره‌برداری از انسان‌ها استفاده شده‌است. وی می‌گوید عوامل جغرافیایی در تغییر رنگ پوست تاثیر دارند و اینها را نمی‌توان علت برتری فردی بر فرد دیگر دانست. کان نیز در نقش اندیشه ژاکار به نکته مهمی اشاره می‌کند.

وی می‌گوید که بیان کردن تفاوت‌ها و گوناگونی‌های بشری را نباید با نژادپرستی یکی گرفت، این که میزان گلیوب‌های قرمز خون سیاهپوستان بیش از سفیدپوستان است و با اینکه پیگمه‌های سیاهپوست به علت کوتاهی قد، میزان نیرومندی و تحرک کم‌تری نسبت به سایرین دارند دلیل بر پست‌تر بودن آنها نسبت به سایر گونه‌های انسانی نیست، بلکه اینها تنها اشاره به تفاوت‌های گونه‌های مختلف بشری دارد. فصل سوم کتاب که به بررسی مسائل مهم در قرن بیست و یکم می‌پردازد با بررسی ژنوم انسانی آغاز می‌شود. پاپیون می‌پرسد: «آیا می‌توان از چنین به عنوان وسیله‌ای برای پژوهش استفاده کرد؟» (ص ۱۷۷) ژاکار در این مورد معتقد است که باید هدف از این پژوهش کارشناسی گردد، اگر قرار باشد فردی را شبیه خودمان بسازیم هیچ فایده‌ای نمی‌توان در این کار دید و برای این عمل احترامی قائل شد.

اکسل کان نیز می‌گوید ما محصول یک رابطه جنسی هستیم، رنگ چشم، مو، قد و سایر اجزای زیستی ما ناشی از یک فرآیند ژنتیکی است، هیچ یک از این ویژگی‌های ما دستکاری ژن‌ها در این امر دخالت می‌کند) اگر غیر از این باشد رابطه انسان با دیگر انسان‌ها نابرابر خواهد بود. اما موضوع دیگر این گفت‌وگو به نظریه اصلاح گونه بشر به عنوان یکی از مسائل مطرح در قرن بیست و یکم پرداخته است. آلبر ژاکار معتقد است: «نظریه اصلاح گونه بشر (اوتزیسم) زمانی پدید می‌آید که یک قدرت اجتماعی می‌خواهد مسیر تکامل میراث ژنتیکی مردم را به جهت خاصی بکشانند.» (ص ۲۰۱) وی می‌گوید اینکه ما انسان‌هایی بسازیم که همه شبیه هم باشند به راستی چه فایده‌ای برای بشریت دارد، وی تاکید می‌کند که رابطه هويت یک انسان را نباید با معیارهای ژنتیکی آن شنش کرد و انتخاب ژنتیکی، هیچ فردی را به معنای ذاتی آن اصلاح نمی‌کند و اکسل کان هم در تایید اندیشه ژاکار می‌گوید که ما با این کار به جای حقوق بشر حقوق ژن‌ها را خواهیم داشت، و آزادی فرد دیگر وابسته به هويت انسانی وی نخواهد بود بلکه بستگی به خصوصیات ژنتیکی وی دارد، که این خطر جدی برای هويت انسانی بشر است و در نهایت آنها به گفت‌وگو پیرامون نقش دانشمندان در جامعه می‌پردازند. که خواندنی است.

مکتب عرفانی تبریز

و شnod داشته باشند. تصوف آذربایجان البته بی‌شباهت به عرفان خراسان نیست و نقاط مشترکی در هر دو وجود دارد که بی‌اندازه آن دو را به هم نزدیک می‌سازد. این که اشتراکات و احساناً افزون‌ات این دو مکتب چیست در همین کتاب به آنها اشاراتی کوتاه شده است.

«عرفان مکتب تبریز» و «مکتب عرفانی تبریز» هم با توجه به عناصر اساسی دین و قرآن و سنت توانسته است جایگاهی بلند یابد و در بین مناطق عرفان‌خیز ما به مانند خراسان و شیراز حرف‌هایی برای گفتن در این باره داشته باشد. این کتاب هم بیشتر به همین موارد توجه کرده و وضعیت عرفان و تصرف مکتب تبریز را با وجود صوفیان و عرفانی که در آن محیط پرورده شده‌اند، و بررسی و تحلیل کرده است. بر این اساس نه تنها مفاهیم عرفانی و سلوکی بیان و تحلیل شده‌اند بلکه عرفانی این منطقه با نوع سلوکی که داشته‌اند و نوع تربیتی که دیده‌اند و همین‌طور نوع و شیوه تربیت کردن ایشان، از نکاتی که بی‌تردید به یادمانده‌اند، تلاش کرده است آن را بیان نماید. هرچند برای شناخت بعضی از چهره‌های این منطقه اطلاعات کافی وجود ندارد اما بی‌شک این کتاب می‌تواند به عنوان آغازی برای این کار محسوب شود. این کلام نغز را جناب شمس تبریزی که خود از اکابر صوفیان تبریز است و دارای شأن و مقام والایی است می‌گوید: آنجا کسانی بوده‌اند که من کمترین ایشانم، که بحر مرا برون انداخته است، همچنان که خاشاک از دریا به گوشه‌ای افتد. چنین! تا آنها چون باشند!

این کلمات به خوبی می‌تواند وجود مردانی را که شمس آنها را هزاران بار از خود بهتر و بالاتر می‌داند به اثبات برساند و این توصیف عجیبی است که شمس خود را در حضور جماعتی از پیران آن ديار به مثابه خس و خاشاک تلقی می‌کند. به هر جهت شباهت بسیار از مردان آن ديار ناشناخته و گمنام باقی مانده‌اند. کتاب مکتب عرفانی تبریز با عناوینی همچون «عرفان و تصوف، پیران و بابایان تبریز، مشایخ بزرگ مکتب عرفانی تبریز، قوت و جوانمردی، دیگر مشایخ مکتب عرفانی تبریز، سه سهروردی بزرگ و چند عوایج بزرگ» در ۲۴۰ صفحه در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

سال سوم ■ شماره ۸۱۷ *شرق*

یادداشت

اراده‌ای برای دانستن سرکوب

درباره کتاب «اراده به دانستن»

محسن محمدی	
	
اراده به دانستن میشل فوکو ترجمه: افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش تیراژ: ۲۲۰۰ ۱۶۰۰تومان نشر نی ۱۳۸۳	

میشل فوکو در کتاب اراده به دانستن به بررسی تاریخی سامانه سکسوالیته پرداخته و مسیر سانسور یا سرکوب آن را تا به امروز مورد تحلیل قرار داده است، نثر ویژه او و ترجمه خوب افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش در این کتاب فضایی غریب می‌سازد که خاص آثار فوکو است. او در ابتدای کتاب از تسلیم بی‌قید و شرط انسان امروز به نظام «ویکتوریایی» سخن به میان می‌آورد و تن دادن انسان امروز را به همواره زاهدنمایی شاهانه چونان نمادی می‌پرواند که به قول او بر تارک سکسوالیته تودار، صامت و ریاکار ما خودنمایی می‌کند، نظام زبانی در ابتدای قرن هفدهم صراحت بیشتری داشته است و اعمال جنسی نیز چندان مخفی نمی‌شدند و در اروپا انسان‌ها با این تابو دهمخوری سهل‌گیرانه‌ای داشتند و قوانین نیز در این موارد کاملاً «گل و گشاده بودند»، رفتارها رکت‌دار بودند و بدن‌ها عریان، کودکان بدون شرم میان خنده بزرگ‌تراها ول می‌خوردند: «بدن‌ها جلوه‌نمایی می‌کردند». میشل فوکو در ادامه ادعا می‌کند که بورژوازی «ویکتوریایی» (به نام نمادی از ویکتوریا ملکه دربار انگلستان) موجب حبس شدن نظام سکسوالیته شده و آن را منحصر به کارتون خناروده می‌کند تا با رازداری خاص خود فقط تولیدمثل‌کننده مشروع‌باشد و این قانون را هم به نظام اجتماعی تعمیم دهد، چیز دیگری که در حوزه این زناشویی محدود وجود نداشت حتی حق بروز به صورت عملی و گفتاری نداشت و مردود و مطرود بود و تراکت رفتاری آن را به سکوت وامی‌داشت، به عنوان مثال دو کودک در هر جای که سکس وجود داشت ملزم به بستن چشم‌ها و گوش‌های خود بودند، به ندیدن و آگاه‌نبودن از آن گواهی می‌داد، از طرف دیگر این محدودیت‌ها موجب شد که بورژوازی امتیازهایی نیز بدهد (روسی‌خانه‌ها در مصافق این تسامح به حساب می‌آیند)، فقط در این مکان‌است که سکس شکل واقعی و آزاد خود که کاملاً «جذیره‌ای» است را پیدا می‌کند و در سایر مکان‌های اجتماعی مثلث ممنوعیت، وجود نداشتن و سکوت کردن حاکم بلاایقدا اجتماع سرمایه‌داری غنماک ما می‌شود که پس از سپری شدن این دو قرن به شکل بسیار محدودی از این تقویم سرکوب و سانسور جلا شده‌ایم مثلاً با «فریود» که او در این زمینه احتیاط سنجیده‌ی پزشکی و دوراندیشی و احتیاط کامل به کار می‌بندد تا از «طنطیان» احتمالی به صورت خنواگاه‌گل‌جیر‌گریزده باشد.

فوکو در ادامه بیان می‌کند که اگر سکس با شدت هرچه تهاتم‌تر سرکوب می‌شده‌است به این دلیل است که با نیروی کار عمومی و متمرکز تنه‌ها قریابت خاصی نداشته‌ست که در مغایرت کامل قرار می‌گیرد، در نظام سرمایه‌داری موجود نمی‌توان اجازه داد که این نیروی متمرکز یافه در لذت‌ها هرز برود مگر به‌اندک‌لذت‌هایی‌باشد که در حادال کاهش یافته‌اند، میشل فوکو در ادامه با امکان کنار هم قرار دادن محتاطانه مفاهیم کاری را مطح می‌کند که ترس از تسسخر یا تلخی تاریخ مانع از آن می‌شود که اکثریت ما با آن همسر شویم: «هم‌زیستی مفاهیم انقلاب و سعادت، با انقلاب و بدنی دیگر، بدنی تازه‌تر و زیباتر، با انقلاب و لذت، سخن‌دادن علیه جذیره‌ای، گفتن حقیقت و نوید دادن لذت، بودن‌دادن روشنگری و رهایی و لذت‌های منکثر به یکدیگر. »

در عصر بورژوازی با سخت‌گیری و شدت فراوان باور شده‌است که باید سکسوالیته را به صفت‌های «ریاکار»، «فعال» و «حساب‌گر» متمم و سرکوب کرد، در این کتاب نیز برای بررسی گفتگوان آن مقاطع تاریخی مهم و برخی از مسائل نظری در این باره بیان شده‌است و در کل هدف نهایی این کتاب بررسی جامعه‌ای است که از یک سده پیش به این سو ریاکاری‌اش را با جبار و جنجال به یاد انتقاد گرفته است. «با پرگویی از سکوت‌اش» سخن می‌گوید قدرت‌های اعمالی که مرکب‌شده‌است را افشا کرده و وعده می‌دهد که می‌خواهد از قوانینی که موجب کارکردش بوده‌اند رهایی یابد. سپس درنهایت «نیت استراتژیک حامی‌انها» مطرح کرده و مورد تحلیل قرار می‌دهد. میشل فوکو نمی‌پرسد که چرا ما سرکوب شده‌ایم، بلکه با شور و حرارت و با غضب و کینه فراوان علیه گذشته‌ی نزدیک خود می‌گوید که سرکوب شده‌ایم. او در ادامه تلاش دارد اثبات کند رابطه‌ای که میان سکس و گناه برقرار شده است را رابطه نامرستی بوده‌است یا برعکس ما در مورد سکس ابر خطا نپوده‌ایم.»

با اینکه پذیرفته شده که سکس سرکوب می‌شده اما حتی افشاگری نیز دیگر قادر به رهااندن ما از دست آن نیست و به میزانی که قدرت سرکوبگرانه بوده زمان رهایی بخشی نیز طول خواهد کشید، اما در مورد «فرضیه سرکوب» فوکو شک‌هایی می‌توان مطرح کرد مثلاً گناه تاریخی آن را به اینکه آیا آن سده هفدهم به بعد نظام سرکوب‌انگسار باقی‌مانده است نگاه درستی است یا شک به اینکه آیا سازگاری قدرت در جامعه‌ای مانند جامعه ما به‌طور ریشه‌ای جنس سرکوب دارد و سوم اینکه شک به اینکه اصلاً آفتنه‌ان منتقد سرکوب می‌خواهد سد راه قدرتی‌شود که تا به امروز بدون مخالفت عمل کرده است؟، بدین گونه در کتاب «ایاد فرضیه» نظریه‌ای اول نیز این خطی مطرح می‌شود، هدف مطرح کردن چنین شک‌هایی این اشتباه که اساساً این فرضیه خطا است نمی‌باشد بلکه موضوع اصلی این است که چه چیزی درباره سکس گفته می‌شود، چه کسانی این سخن را بیان می‌کنند و چه منظر و دیدگاهی را برمی‌گزینند تا نهایتاً مشاهده‌شود که در این دوره برخی نهادها با ترغیب به سخن گفتن درباره سکس آن را به گنهمندان درمی‌آورند و نقش به‌وجود آوردن واقعیت گنهمندان فراگیر آن را به عهده می‌گیرند.